

The image shows a historical document, likely a library or archival record, featuring a central green-bordered card with Persian text. The card is surrounded by various stamps and handwritten notes in Persian. A red circular stamp is prominent in the center.

**Central Card Text (Persian):**

- کتابخانه مجلس شورای ملی (National Consultative Assembly Library)
- اسم کتاب: تاریخ جهانگشای نادری (Book Name: Tarikh-e-Jahangshai-e-Nadiri)
- مؤلف: محمد میرزا حسن محمد نیر استرآبادی (Author: Mirza Hasan Muhammad Niri Astarabadi)
- موضوع: تألیف تاریخ نادری (Subject: History of Nadiri)
- شماره قفسه: ۲۳۲۷ (Shelf Number: 2327)

**Stamps and Notes:**

- Top Right:** بایر می شد (Bair mi shod) - ۳۶ - ۳۶
- Left Margin:** Handwritten notes including "تاریخ جهانگشای نادری" and "تاریخ جهانگشای نادری".
- Center:** A red circular stamp with the text "کتابخانه مجلس شورای ملی" (National Consultative Assembly Library) and the number "۱۳۸۲".
- Bottom Left:** بایر می شد (Bair mi shod) - ۱۳۸۲
- Bottom Right:** A small stamp with the text "کتابخانه مجلس شورای ملی" and the number "۸۳۳۱".



بسم الله الرحمن الرحيم ربنا ربنا ربنا

[illegible]















در کتاب  
در کتاب

چشم مردم قوی بر نرسد و سواد بی کسی شود و نمیشد از هر چه زمانه جدید شد که شریف و دانا پاد  
شکرت خویش را میکنند و شکری بیکای بریزند قدیانات بنمایند و بهیوی جود و دهنم از نخل زندگانی  
بر جودند و بهیوی خاک بر دشت تا که از نیکبختی که چون دنیا بود چشم کشیدند که غم از جادو بشیر  
تن میپوشید چون که پادشاه بر خوردن تنبند و جگر که بلورینه کام بریزد او دند از شربت جود میپوش  
درختان افکاره اگر دانه از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
و تنبند آن منتهی بخشیش منتهی اندکی در میان بر نرسد و دانه دانه از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
سائلان از برون همنان قمر و بهیوی خوردند و دود افشان حسرت خوردن سنگ طغیان چون خشت طغ  
بکر میروند لاله بر کباب و دهنم بر نرسد و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
مطبخ کور و جراح و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
سرشته طاقت کسینه و خاک عجز و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
الحاکم ستمه ۱۱۳ اجز مطبوعی بر نرسد و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
نزدیک از غوغی و پیدا شدن و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
در آخر شهر حرم در دار سلطنت قزوین بطما بپیر از رسید برادرانش بر جلوس غنیمت بجهان قزوین  
افزاده حرم را تابان جلوس او یافتند و در راه مصر بعضی از افغانه بر افاضل کار حضرت شاه طما ب  
ماهر بقزوین کشته بعد از ورود افغانه بدیه فرخ قزوین شاه طما ب باقیه که همراه داشت بر نرسد  
در راه از بیجان و پیش گرفته افغانی قزوین چون پادشاه را هر دو دشمن را بر زور دیدند بعد از معاهده و  
افغانه را در جلوس کردند افغانه دشت قدر از آسمین بر کوچه که گاه پنهانیت در از بر نرسد و دهنم از نخل تنبند  
حصول قزوینان بر ستاده تشریف حجت اخشد و هر کس بهمان خود در او نهند جگر از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
اند خند افغانه که در باغ خارج شهر بودند سیم عازم کرب و بجا بصفهان نگاه داشتند که خود  
بستاج بخر با کالی که خود و بکند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند

شدند

شدند شروع بر دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
این صلاح و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
نماه میرا از احاطه محضه برف در آمد و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
بر از نسله آخر بود و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
جنون قوی و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
بزرگیت جگر از افغانه و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
او انچه که فرستاد محمود و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
سلطنت خود کرایه و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
است بحیطه تصرف در آور و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
در قزوین سر با فسر در آرت سبیل پیکانم تا بین وزیر عظیم بر سر سفارت و دهنم از نخل تنبند  
بر مملکت روی فرستاد جگر از دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
سفاین پادشاه در دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
که در نیم فرخ نرسد است محل اقامت ساخته بر توقف کردند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
ایندولت راه دور و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
از ابله بدست رویه تفویض که کصیانت ایندولت منصف بدفع دشمن بر دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
و تصرف در ولایت دارالملک خود شد و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
نی کشید تا آنکه تعاقب سردار بزرگ پادشاه به از کس آمده اختیار جمیع دارالملک را بهیوی بپایان  
بوجهی نشت عمل یکدولت و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند  
جمعی بدفع رویه منصف کشته و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند و دهنم از نخل تنبند







[illegible]

کوشش و

[illegible]







[illegible]

و کسب و معاش

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين







[illegible][illegible]



[illegible][illegible]



































[illegible][illegible][illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.



[illegible][illegible]















[illegible]

ارباب خیر و برکت











[illegible][illegible]











محمود اوزی در این روز  
در قتلگاه خود را

[illegible]











بسم الله الرحمن الرحيم  
رسالة

حسن محمد























در بیان فضیلت و مناقب حضرت علی علیه السلام

سید محمد

مولا

229

✓

[illegible][illegible]

من نور و انوار است و نور است















۹۰ و این نیز در میان کتب دروغین است - چنانچه گویند که بانی شمس غریب است که عبارت از

[illegible]

در شاد و دهم شد چکمه در از نظر از دلا و انظر ان تاج بینه منی اعمالی غیورانه  
دما موین بر حسب فرق آن لونی از غارت و بی از نظر از دلا و انظر ان تاج بینه منی اعمالی غیورانه  
عرضه منی بر حسب فرق آن لونی از غارت و بی از نظر از دلا و انظر ان تاج بینه منی اعمالی غیورانه  
از نوع جانی و دستخط شد نه دهم و ان لونی از غارت و بی از نظر از دلا و انظر ان تاج بینه منی اعمالی غیورانه  
نزدیکه انصل حکم بر چستی از نظر از دلا و انظر ان تاج بینه منی اعمالی غیورانه  
عبدالله خانی غیری از دلا و انظر ان تاج بینه منی اعمالی غیورانه

[illegible]























[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

三  
卷



و منی این کفر را با یاف شد که باطله اتفاق در زنده بود و طبع و کونست طوق اهلست چاکری  
 و نادره رش و من بری کردن که نفع در خالی این احوال که از این هم کار همت فراخ منور کن  
 سر و من این از ته که من فرموده بودم زنده میماند که هر جان بعد از رسیدن به یکدیگر چنانی از او ای و زنده  
 چنین از چیه که ملک نیست که ای بر وی و این طرف تعزیه نمی آید نه از حقانی مصطفی در نظر  
 حکم نفسی بآب و موج هر آب در از که قصد را استیلا می آید ای ایران بلکه لطیفی آن نزد حقانی ای ای ای  
 در حق صانع منور من خیر که خود را در وجود نهال ما بکشد که نهان که در نهان برتری و خدا را به ایم  
 برای منی است که بعضی حکم را در حکم عملی حقیت بهاری خفای خود به شریعتی یعنی از استیلا  
 ریح و لاف در از محاکم وضع کنیم نه بیک فضل غفلت بر در دل زده طبع رای دینی در حق جوی ظاهر  
 عود کنیم که کل ابرو خود را در در عادی نمره دوت اجل ضروری حیره و نصف در جوانی قمر  
 و غبار دینی در نصوی است در آن صورت از یک حکم حرکت که بر ادا و و اخوف از بیم طوطی  
 در در عجم کالبدی قبحی عکس الموت تا از آن خوف است که بسته مراد است و غیره صحنی آن  
 شکل این دم کردن از حقیقت و رونق طبع غریب است چون نمره کور را بر روی حجاب سیاه از حقیقت  
 معلوم است از ابروت تا زنده بود و غیره تعریف از خودیم از یک که کجاست طوق طرف از خود یک  
 مطلق حضرت بر زمین و دوی عیان غلب کل غلب علی غلب که بر این کرد و شکر  
 برای منی و از در که حق ساجی نیست و از آن که بر از هر چه به نظر من غلبه و صبر نام که به شیشه  
 لایزال در شرف طاعت و تقوی است و از هر صحنی از هر صحنی عین خود را در شرف است چون شیشه  
 جوی قوی چنگ و چنگ از هر چنگ بر دل نالی و در آنک که کجاست عیان که مقصود و ایمان یا کار و آوا  
 و بلیش که به ناله و نون شئی از افاضل و انک خدا را انک و الهی ظاهر که هم در دره و حقایق  
 است خود است شرف هر کسی که درین امر داخل شد از کرم حیات و دیار به از دولت و نوری  
 و هر از در غلب حضرت علی بود و از خواجه اهدام خواجه و هر در در دره و خواجه بود و در دره و خواجه  
 و از در در در آن که بگویند فلان در است ایمان و خفته و خواجه ایمان

از هر صحن

و منی این کفر را با یاف شد که باطله اتفاق در زنده بود و طبع و کونست طوق اهلست چاکری  
 و نادره رش و من بری کردن که نفع در خالی این احوال که از این هم کار همت فراخ منور کن  
 سر و من این از ته که من فرموده بودم زنده میماند که هر جان بعد از رسیدن به یکدیگر چنانی از او ای و زنده  
 چنین از چیه که ملک نیست که ای بر وی و این طرف تعزیه نمی آید نه از حقانی مصطفی در نظر  
 حکم نفسی بآب و موج هر آب در از که قصد را استیلا می آید ای ایران بلکه لطیفی آن نزد حقانی ای ای ای  
 در حق صانع منور من خیر که خود را در وجود نهال ما بکشد که نهان که در نهان برتری و خدا را به ایم  
 برای منی است که بعضی حکم را در حکم عملی حقیت بهاری خفای خود به شریعتی یعنی از استیلا  
 ریح و لاف در از محاکم وضع کنیم نه بیک فضل غفلت بر در دل زده طبع رای دینی در حق جوی ظاهر  
 عود کنیم که کل ابرو خود را در در عادی نمره دوت اجل ضروری حیره و نصف در جوانی قمر  
 و غبار دینی در نصوی است در آن صورت از یک حکم حرکت که بر ادا و و اخوف از بیم طوطی  
 در در عجم کالبدی قبحی عکس الموت تا از آن خوف است که بسته مراد است و غیره صحنی آن  
 شکل این دم کردن از حقیقت و رونق طبع غریب است چون نمره کور را بر روی حجاب سیاه از حقیقت  
 معلوم است از ابروت تا زنده بود و غیره تعریف از خودیم از یک که کجاست طوق طرف از خود یک  
 مطلق حضرت بر زمین و دوی عیان غلب کل غلب علی غلب که بر این کرد و شکر  
 برای منی و از در که حق ساجی نیست و از آن که بر از هر چه به نظر من غلبه و صبر نام که به شیشه  
 لایزال در شرف طاعت و تقوی است و از هر صحنی از هر صحنی عین خود را در شرف است چون شیشه  
 جوی قوی چنگ و چنگ از هر چنگ بر دل نالی و در آنک که کجاست عیان که مقصود و ایمان یا کار و آوا  
 و بلیش که به ناله و نون شئی از افاضل و انک خدا را انک و الهی ظاهر که هم در دره و حقایق  
 است خود است شرف هر کسی که درین امر داخل شد از کرم حیات و دیار به از دولت و نوری  
 و هر از در غلب حضرت علی بود و از خواجه اهدام خواجه و هر در در دره و خواجه بود و در دره و خواجه  
 و از در در در آن که بگویند فلان در است ایمان و خفته و خواجه ایمان

و منی این کفر را با یاف شد که باطله اتفاق در زنده بود و طبع و کونست طوق اهلست چاکری  
 و نادره رش و من بری کردن که نفع در خالی این احوال که از این هم کار همت فراخ منور کن  
 سر و من این از ته که من فرموده بودم زنده میماند که هر جان بعد از رسیدن به یکدیگر چنانی از او ای و زنده  
 چنین از چیه که ملک نیست که ای بر وی و این طرف تعزیه نمی آید نه از حقانی مصطفی در نظر  
 حکم نفسی بآب و موج هر آب در از که قصد را استیلا می آید ای ایران بلکه لطیفی آن نزد حقانی ای ای ای  
 در حق صانع منور من خیر که خود را در وجود نهال ما بکشد که نهان که در نهان برتری و خدا را به ایم  
 برای منی است که بعضی حکم را در حکم عملی حقیت بهاری خفای خود به شریعتی یعنی از استیلا  
 ریح و لاف در از محاکم وضع کنیم نه بیک فضل غفلت بر در دل زده طبع رای دینی در حق جوی ظاهر  
 عود کنیم که کل ابرو خود را در در عادی نمره دوت اجل ضروری حیره و نصف در جوانی قمر  
 و غبار دینی در نصوی است در آن صورت از یک حکم حرکت که بر ادا و و اخوف از بیم طوطی  
 در در عجم کالبدی قبحی عکس الموت تا از آن خوف است که بسته مراد است و غیره صحنی آن  
 شکل این دم کردن از حقیقت و رونق طبع غریب است چون نمره کور را بر روی حجاب سیاه از حقیقت  
 معلوم است از ابروت تا زنده بود و غیره تعریف از خودیم از یک که کجاست طوق طرف از خود یک  
 مطلق حضرت بر زمین و دوی عیان غلب کل غلب علی غلب که بر این کرد و شکر  
 برای منی و از در که حق ساجی نیست و از آن که بر از هر چه به نظر من غلبه و صبر نام که به شیشه  
 لایزال در شرف طاعت و تقوی است و از هر صحنی از هر صحنی عین خود را در شرف است چون شیشه  
 جوی قوی چنگ و چنگ از هر چنگ بر دل نالی و در آنک که کجاست عیان که مقصود و ایمان یا کار و آوا  
 و بلیش که به ناله و نون شئی از افاضل و انک خدا را انک و الهی ظاهر که هم در دره و حقایق  
 است خود است شرف هر کسی که درین امر داخل شد از کرم حیات و دیار به از دولت و نوری  
 و هر از در غلب حضرت علی بود و از خواجه اهدام خواجه و هر در در دره و خواجه بود و در دره و خواجه  
 و از در در در آن که بگویند فلان در است ایمان و خفته و خواجه ایمان



















[illegible][illegible]







[illegible][illegible]



[illegible]

عبد الوهاب

[illegible]











































[illegible][illegible]











[illegible]

سید محمد علی

۵۴۵

[illegible]











[illegible]

٧٧

[illegible]

...

25

الحمد لله

1

10

10





















[illegible]

۱۰۰

[illegible]



















بغیر مرثیہ

[illegible]

هو بفضلك سبيلا  
يا ذا الجلال والإكرام



















[illegible]

موسم و قیام

[illegible]















[illegible]

۹  
چند روزی



















[illegible]

شماره ۱۰۰

[illegible]



























جرب منی بود که بطریق منکر گردید و اسنادی ماکر در شکی داشتند این کمالی صهارت و دفع بکار بود  
و در حرکت از آن گمانی در او گشته بر شتاب تا شتابی بهر جنبه شدند و منی بستی اعلام کنی گمانی ساخته  
و در چهارم منی سنج که در بدن چنی در بدن صلی غریب خوردم از آنکه فرود در دهان او نفیست و شتاب  
که در کجانه فای گشت از آنکه همان از آنکه گشت در زبانب که در سر خورده است بکشت بپایه اهرابانی  
فرود از آنکه در غیر منی الله و مقلاتی که مرای خود را بپایان ناری تر از دشتش می نایق در برابر کمال  
میاه فرزند و نه منی است افتاده در بستر بدن خود فرود آمد و بکام که در شکلی در از وقت غایتی  
استهلال که در فریاد چنی که در سوزی او از فریاد و منی از شکلی که در سوزی او از وقت غایتی  
و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
فریاد می بود که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
که با سوزی که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
صادی الا و نه از آنکه در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
همانی که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
صادی که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
جوانی که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
روان و منی از آنکه در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
از آنکه در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
اولی که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
بنی اعلام چنانکه از آنکه در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
و علی با شقایق که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
الایات که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
در چهارم که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی

در زلف که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
چند از آنکه در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
نشم آن کس که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
اگر چنان که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
شده غلو خطایش تا از آنکه در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
بسط غلو خطایش تا از آنکه در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
انگیزی غلو خطایش تا از آنکه در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
از جانب که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
اگر چنان که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
و منی که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
صحرای که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
چشمه که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
نمود که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
نشی که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
ترقی که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
مدی که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
نمود که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
لب که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
نقد که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی  
زیر که در سوزی او از وقت غایتی و کجای سوزی که در سوزی او از وقت غایتی



























































بطلان الفوف هر سپرد پای شکایه را بر پایه ساخته و این را که نامیده بود او تربط دیگر کرده  
 هر سفده را ناله خوار سپرد و صد شین پشت بام عونت و کوفتی حسته صاحب منزلت و پایه که او  
 و این را لایف قلوب نام گذاشت چون علم که موی صاحب پر کشید و همچو سبزه بهار بود و صاحب  
 از آزار با پان با جمیع موفور بجز معارضه عازم فرستاد و در اعیان که در این عید  
 داشت بقم زنده بعد از روز و بمنزله سرشته سمنان لشکر عایش که هر روز کالین ظرف زبان و لای  
 بودند هر هفتاد و یک سال که بعضی ترش و بعضی شیرین و طایفه خودشان نشاندند و اینها  
 افغان که با موفقت و زنده بودند و در دانه قند مستطانی قند در بر و بشنای فغان  
 بنوب شهر زمان دله در کند و کوب در رفت و رو بپا حوت و این بقیه کفهم را منعه شهر فرستاد  
 پس ابراهیم شایر هفتاد و غوغای بقلعه قلعه بر فرشته اهل قلعه برد و او عقید و کوفتی را بدو بر شای  
 عرض داشت حسب فرمان شاه فرستاد و در اینجا از چشم کور و در عرض راه فرستاد با شایر و او  
 خسته بادیده و این را دانه دیار عدم که در عیش و نه قند را نیز با رضی الله بجه در روز و در و  
 خون شاهزادگان بادیده کور سر در زیر پادیده پی روان از عقب برادران که دید چون بر نی  
 اعلام خود کمر نکرده قطع صدر و غم بود و بجهنم نیکو **نظم** دید که خون ناسی پر دانه شمع و  
 چندان امان نداد که شب و سحر کند تا صبح صبح که دید غوغای از بخور کتب مجله از بعضی صاحب  
 اهل کیفیت احوال و ملک کور و توشه در خافان چنانکه مغفور بود و هر چند از وقایع ظلم و  
 کار را بخند بوج چشم از هزار یکی و از پان را اندکی مرفوعه قلم شکسته رفتم شکسته نهایت بر سپل  
 چنانکه عظمت امور اتقان بهر اقتدار نشسته خانه ظاهر کرد و دید هرگاه صاحب دلی بهر  
 مقتضات بهر حرف اگر بر او کیفیت انوشا زمان که از حد و حصر افزون و تقریر آن از حد و حصر

فی یوم الاربعه خواجه شهر محمد کرام

خزینة شهر ۱۲۸۶

لا اله الا الله  
محمد بن محمد  
با حسن و قبح

سنان را شفا و دعا  
در روز و در و در  
قلم و صفت کمال  
نسخه ای و در  
کتاب و در و در  
در روز و در و در  
در روز و در و در  
در روز و در و در







صورت معبر الممالك

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

چون عین الملک خواست  
مرد وقت از خضر زمانه  
مقربین را به احسن و بار  
و اودا و قاصد سخن عزت و کرام  
بمقتضای کلام مع احسان  
الکرام و کلام از خضر زمانه  
صورت عین الملک

[illegible]

بورتون الخضر القرد

A portrait of a man, likely a historical figure, wearing a black turban and a dark, patterned robe. He has a mustache and is looking directly at the viewer. The portrait is set within an oval frame.

صورت و کتب الملک

چون کس ملک در روزگار آن در جهان پستان داشتند  
آنها را که تا زمان معدلتان این پستان را در روزگار  
برترین خلق بنزد او در اختیار حق و تفریق صفات  
پسند آمدند تا در روزگار آن در پستان این صفات  
باشد که تا زمان این پستان را در روزگار آن

و قایع در بار میست از سایرین دارد

